

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

فرستنده: توماج

۱۱/۰۲/۰۶

حماسه سیاهکل،

مبارزه مسلحانه و تاثیر آن بر ادبیات و هنر زمان

آن که می‌گفت حرکت مرد در این وادی خاموش و سیاه

برود شرم کند!

مویه کن بحر خزر

گریه کن دشت کویر

پیرهن چاک بده جنگل سرخ گیلان

قلب خود را بدرای قله سرسخت البرز

پانزده مرد دلیر

پانزده جان برکف

دست درآوردگه رزم عظیم

خون‌شان رنگ خروش

خون‌شان جلوه دل‌های امید

سیاهکل آغازی‌ست، چیزی نو، آغازی در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، برگه نوین و صد البته پرشور. چه از بازماندگان و یا برپاماندگانش باشیم و چه از ناناگشتگان و دورماندگانش، نمی‌توان بر سیاهکل لب فرو بست و خاموش ماند. از آن‌چه که سیاهکل بر جای گذاشت در عرصه سیاست و اجتماع تا سپهر هنر و ادبیات. بیهوده نیست که امروزه روز، قلم‌هایی که از آغاز بر آن شوریدند، به دشمنی و یا به وادادگی، این همه به آن تاختند و هنوز بی‌پروا و لجوجانه به آن می‌تازند، کورچشمانی که خود را هنرمند و ادیب می‌نامند اما گاه یک صدم از نعره‌هایی را که علیه هنر و ادبیات متعهد برآوردند، به سانسور که دشمن بزرگ خلاقیت‌های هنری بوده و هست نپرداختند. هنر متأثر از فضای جامعه را به جفا، "سیاسی" و "حزبی" نامیدندش و حتا "شاملو" نیز به خاطر "ابراهیم در آتش" اش از طعنه و استهزاء‌های‌شان در امان نماند. آن‌ها هرگز نفهمیدند که تفاوت هنر "متعهد" با

"حزبی" چیست و این به واقع خودشان بودند که در "هنر حزبی اعلام شده (حکومتی) و نشده (برای هنر)" غرق بودند.

"سیاهکل" و جنبش مسلحانه را نمی‌توان نادیده انگاشت. جنبشی که در عرصه ادبیات و هنر دو چهره برجسته پیشگام خود را به آن تقدیم نمود. سعید سلطان‌پور شاعر، نویسنده و کارگردان تئاتر و صمد بهرنگی داستان‌نویس و محقق در کنار هنرمندان و مبارزانی چون خسرو گل‌سرخ، مرضیه احمدی اسکویی، امیر پرویز پویان، بهروز دهقانی و سایرین چهره‌های برجسته‌ای بودند که نه فقط به اعتبار اعتقادات انقلابی‌شان که به اعتبار هنرشان و توانایی‌های بی‌چون و چرایشان در تصویر شاعرانه و واقعی جامعه طبقاتی جایگاهی ارزشمند در حافظه مردمان یافتند. سعید سلطان‌پور با نمایشنامه "عباس آقا کارگر ایران ناسیونال" با ترانه سروده‌های "آفتابکاران جنگل" و مجموعه نوارهای "بهمن" با مجموعه شعرهای "صدای میرا"، "آوازهای بند" و "از کشتارگاه" و آثار هنری دیگر و صمد بهرنگی با آثاری چون "ماهی سیاه کوچولو"، "پسرک لبو فروش"، "افسانه‌های آذربایجان"، "کندوکاوی در مسایل تربیتی ایران" و ده‌ها اثر دیگر. بر شما چاره‌ای نیست!! در بررسی تاریخ هنر و ادبیات ایران، نمی‌توان بر "حماسه سیاهکل" و جنبش مسلحانه چشم فرو بست.

در بررسی تاریخ ادبیات و هنر می‌توان سه گرایش را مشاهده کرد. هنر حاکمان، هنر محکومان و هنر خنثا و یا آنچه که مدعیان خود می‌پسندند "هنر محض". هر کدام از این گرایش‌ها به مقتضای شرایط تاریخی مشخص از اوج و فرودهایی برخوردار بودند. بدیهی‌ست که در قرون گذشته و به دلایلی روشن از جمله گستره بیسوادی و وابستگی معیشتی اغلب هنرمندان به دربار و طبقات دارا، بسیاری‌شان در خدمت شاهان و خلاصه طبقات دارا بودند. هر چند بودند هنرمندانی که به جامعه و اطراف خود توجه خاصی داشته و اشعارشان را از آن‌ها الهام گرفتند. شاملو در مصاحبه با حریری در این رابطه می‌گوید:

"حافظ برای من انسانی است غمخوار بشریت". فراموش نکنیم که در ایران شعر نقشی ممتاز در ادبیات نوشتاری تمامی دوران تا دهه‌های اخیر داشته است.

اگر خوب به سیر تاریخی هنر بنگریم و سخن کوتاه کنیم، به روشنی آفتاب می‌توان دید هنری که خود را بری از طبقات، اجتماع و سیاست می‌خواند با هنر حاکمان در یک چیز مهم اشتراک دارد و آن این که هنر در نزد این هنرمندان هیچ وظیفه‌ای برای پایان دادن به جهل و ناآگاهی، انقیاد و ستم‌دیدی مردم ندارد و این به این معنا بوده و هست که هنر را کاری با مردم نمی‌باشد. هنر آن‌ها چشم بر فقر می‌بندد. هنرشان چشم بر دیکتاتوری، خفقان و جنایت می‌بندد. هنر خنثا چشم می‌بندد که چگونه هنر حاکم با پول و امکانات فراوان فرهنگ جامعه را به ابتذال می‌کشاند و بر این فخر هم می‌فروشد و البته که این هنری‌ست برای این‌گونه هنرمندان.

شاملو-ی شاعر که سهمی بی‌گفت‌وگو در تکامل شعر فارسی دارد، در گفت‌وگو با "حریری" می‌گوید:

"بر این عقیده نیستم که هر چیز زیبا، مفید و ارزشمند است بل معتقدم هنر که می‌تواند چیز مفیدی را زیباتر عرضه کند و به آن قدرت نفاذ بیشتری بدهد باید از خنثا بودن شرم کند. قصدم مطلقاً این نیست که خواست خود را با باید و نبایدها به دیگران تحمیل کنم اما فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزیین، طبیب غمخوار باشد نه دل‌لق بی‌عار" و ادامه می‌دهد:

"آرمان هنر اگر جغجغه رنگین به دست کودک گرسنه دادن یا رخنه دیوار خرابه نشینان را به پرده تزئینی پوشاندن یا به جهل و خرافه دامن زدن نباشد عروج انسان است. طبعا کسانی که جوامع بشری را زیون و خرافه‌پرست می‌خواهند تا گاو شیرده باقی بماند آرمان‌خواهی را "جهتگیری سیاسی" وانمود می‌کنند و هنر آرمانخواه را "هنر

آلوده به سیاست" می‌خوانند. آنان که اگر چه مدح خود را نه آلودگی به سیاست بل که "ستایش حقیقت" به حساب می‌آورند، در همان حال برآنند که هنر را جز خلق زیبایی - حتا تا فراسوهای "زیبائی محض" - وظیفه‌ای نیست. من هوا خواه آن‌گونه هنر نیستم و هر چند همیشه اتفاق می‌افتد که در برابر پرده‌ای نقاشی تجریدی یا قطعه‌ای "شعر محض فاقد هدف" از ته دل به مهارت و خلاقیت آفریننده‌اش درود بفرستم، بی گمان از این‌که چرا فریادی چنین رسا تنها به نمایش قدرت حنجره پرداخته و کسانی چنین نیازمند به همدردی را در برابر خود از یاد برده است دریغ خورده‌ام" (وبسایت احمد شاملو - گفت‌وگو با حریری).

سعید سلطان‌پور شاعر انقلابی که تا پیش از دستگیری و اعدام در تحریری همین نشریه - کار - قلم می‌زد در خرداد سال ۴۹ کتابی به نام "نوعی از هنر نوعی از اندیشه" به تحریر درآورد که به دلیل چاپ آن به زندان افتاد. وی در این کتاب کوچک اما گویا به خوبی از نقش سانسور در عقب‌ماندگی فرهنگی و نقش هنر حاکم در سیطره طبقة حاکم سخن راند. وی نوشت:

"آیا خرافات و ادبیاتی که امروزه در مدارس تدریس می‌شود باید سیاسیون پاسخگو باشند و وظیفه اهل فرهنگ در این میانه چیست؟" او ادامه می‌دهد:

"مجلات و روزنامه‌ها در قورق ارتجاعند و گردانندگان آن یا خریداری شده‌اند یا زیر سایه تفنگ ترسیده‌اند و یا خود از مریدان نزدیک ارتجاعند و در کادر سرمایه‌های داخلی و خارجی سهام‌گذاری می‌کنند... و دیگر پیداست که سرنوشت فرهنگی خوانندگان چیست!... ترس، هر لحظه بیشتر، ما و هنر و ادبیات ما را به کام میکشد. به طوری که امروز، هنر و ادبیات ما، هنر و ادبیات ترس نیست. هنر و ادبیاتی ترسوست. همواره می‌گریزد، تحقیر میشود، در انزوا چون شیر، یال برمی‌آشوبد و در جمع، در جامعه، چون روباهی زیرک از خطر می‌گریزد". وی در این اثر که از جنبه‌های تاریخی بسیار ارزشمند است به خوبی وضعیت اسفبار هنر حاکم را در موسیقی، شعر و به ویژه نئاتر به تصویر می‌کشد.

در گذر تاریخ، و تحولاتی که ایران را در پیش و پس از انقلاب مشروطیت دربر گرفت، به وضوح شاهد تاثیر تحولات اجتماعی در ادبیات و هنر هستیم. تحولاتی که گاه مثبت و گاه هم‌چون کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و یا سرکوب دهه ۶۰ منفی بوده‌اند. اگر آغاز دوران مشروطه را آغاز تحولات مدرن در جامعه عقب‌مانده آن روز بنامیم، تحولات مدرن تاثیر خود را بر ادبیات‌مان نیز گذاشت. در بطن تحولات تاریخی جامعه‌ی ایرانی، شاعران دوران مشروطیت، متأثر از فضای دوران به آفرینش‌های هنری نوینی دست زدند. محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، ایرج میرزا، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی و حتا پروین اعتصامی از این جمله‌اند، ادبیاتی که بیش از هر دوره تاریخی دیگر رو به اجتماع و طبقات محروم جامعه و مبارزان آن دوران داشت. "مرغ سحر" ملک‌الشعراء که اول بار توسط قمرالملوک وزیری خواننده فراموش نشدنی خوانده شد، برای نسل نو هنوز از بهترین‌هاست، شعری که از ماندن بر طاقچه‌ها و کتابخانه‌ها دوری‌گزید و در هر کوی و برزن شهره گشت. امروزه و به رغم بیش از سی سال سانسور در ادبیات مدارس و دانشگاه‌ها، بسیاری کسانی که عارف قزوینی را با "از خون جوانان وطن لاله دمیده" می‌شناسند. وی در مقدمه‌ای بر این تصنیف نوشت:

"این تصنیف در دوره دوم مجلس شورای ایران در تهران ساخته شده است. به واسطه عشقی که حیدرخان عمو او غلی بدان داشت، میل دارم این تصنیف به یادگار آن مرحوم طبع گردد". فرخی یزدی شاعری که در زندان با دکتر تقی ارانی آشنا گردید و در سال ۱۳۱۸، در زندان توسط عوامل رضا شاه به قتل رسید، نه فقط با هنرش چهره

از استبداد برگرفت که حتماً با فراتر رفتن از آن، در اشعار خود برای رهائی از ستم به طبقات محروم جامعه نظر کرد:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود
کشمکش را بر سر فقر و غناء باید نمود
در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای
این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود
تا مگر عدل و تساوی در جهان مجری شود
انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود

ابوالقاسم لاهوتی نیز از دیگر شاعران این دوره است که سرود بین‌المللی کارگران "انترناسیونال" را به شیوایی ترجمه کرد. این دوران از ادبیات به ویژه در عرصه شعر به واقع دوران گذار است. دورانی که با تغییر و تحولات اجتماعی و پدیدار شدن گروه‌های جدید اجتماعی، ادبیات نیز به جلو رانده شد. دوران مشروطه بی‌شک یکی از بزرگترین اثرات را در پیشرفت ادبیات و هنر ایرانی بر جای گذاشت و "نیما" که از او به عنوان پدر شعر نو نام می‌برند به واقع محصول نهایی این تحولات و پیشرفت بود. انقلابی را که نیما در شکل و معنای شعر فارسی پدیدار آورد چیزی نبود جز نتیجه تحولاتی که مشروطه پرده اصلی نمایش آن بود.

نیما شاعر نوآوری بود که هنر یک هنرمند را نه در خلاء که نتیجه کنش و واکنش بین هنرمند و جامعه می‌دید. احمد کریمی حکاک در این باره می‌نویسد:

"خلاقیت شاعرانه... فرآیندی پنداشته نمی‌شود که ضمن آن دست استادانه بی‌نقصی انرژی‌های درونی را متمرکز می‌کند، شکل می‌دهد و تبدیل به انرژی هنری می‌کند، بلکه مجموعه پیچیده، ظریف و فرّاری از بده بستان‌هایی است میان هنرمند و محیط اجتماعی‌اش که در درون ظرفیت‌های محدود کننده زبان که خود نمونه‌های خلاقیت جمعی است بیان می‌شود" وی ادامه می‌دهد:

"نیما نه تنها ادبیات را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند، بلکه تحول ادبی را فرآیندی اجتماعی می‌انگارد" (ماهنامه آرش شماره ۵۵) وی به نقل از نیما می‌نویسد:

"زندگی معنی‌اش تغییرات است و هنر از زندگی است و این است که با تغییر همپا است" (منبع فوق). از نظر نیما شاعر نماینده زمانه خویش است و این زمانه در شعر او منعکس می‌باشد. محمد مختاری در مطلبی به نام "نیما و شعر امروز" (فرهنگ توسعه شماره ۲۵) ۳ مرحله در تکامل شعر نیما می‌بیند و می‌نویسد:

"مرحله سوم، یعنی از نیمه دهه بیست به بعد، دستگاه منتظم نیمائی به انسجام نهائی خود می‌رسد. این صورت با شعرهایی چون پادشاه فتح و مهتاب و... نمودار می‌شود، و در شعرهایی چون ماخ‌اولا، شب است، مرغ آمین، ری را، همه شب، هست شب، کککی، ترا من چشم در راهم و غیره تحقق می‌یابد". وی ادامه می‌دهد:

"آدمیزاد که خیک ماست نیست انگشت بزنی توش ردّ انگشت هم بیاید. ردّ انگشتان بلا در آدم می‌ماند. در درون همه آدم‌های جامعه می‌ماند. درون هنرمند و شاعرش هم می‌ماند. شعر اگر نتواند زبان، شکل و ساخت و وزن و تصویر متناسب با این ردّ انگشتان بلا را در درون انسان کشف کند و در بیاورد، پس چه کاره است؟".

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بازگشت شاه، سرنگونی دولت مصدق و سرکوبی احزابی چون توده و جبهه ملی دورانی در تاریخ ایران آغاز گشت که تأثیری بی‌واسطه در هنر و ادبیات زمانه خود گذاشت. از سوئی هنر حاکم سازماندهی نوینی در دستور کار خود قرار داد و از سوی دیگر برخی از شاعران نیز به سکوت کشانده شدند.

شکست سال ۳۲ و تأثیری که بر هنر و ادبیات‌مان برجای گذاشت، بی شباهت به شکست دهه ۶۰ نیست. دهه ۶۰ و سرکوب همه جانبه حاکمیت باعث شد تا هنر و ادبیات سال‌ها در حالت "کوما" قرار گیرد و هنرمندان شکست این بار عذر تقصیر را با توانی دو چندان بر سر "سیاسیون" و "شاعران حزبی" و "ادبیات دستوری" خراب کنند. تنها در دهه هفتاد و در فضائی که مختصر تغییراتی در شرایط بعد از جنگ ایران و عراق به وجود آمد، شاهدیم که بار دیگر "چه باید کرد"ها آغاز گردید.

مهدی اخوان ثالث که به دلیل اشعار و افکارش بعد از کودتا و در سال ۳۳ به زندان افتاده بود در ادبیات معاصر به عنوان سمبل برجسته این دوران و بیان شعری این شکست معروف گردید. شعر زمستان که در جدی [دی] ماه ۳۴ سروده شد، معروف‌ترین شعری است که آن دوران و احساس شاعر را بیان می‌کند:

**سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت
سرها در گریبان است.**

**کسی سربرنیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را
نگه جز پیش پا را دید نتواند،
که ره تاریک و لغزان است.
اگر دست محبت سوی کس یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛
که سرما سخت سوزان است...**

اما اخوان ثالث در کنار توانائی‌ها و استعدادهای نابش در شعر فارسی دو ویژگی خوب نیز داشت اول آن که او به جایگاه شعر متعهد در ادبیات واقف بود و به آن ارج می‌گذاشت. وی می‌گوید:

"من به گذشته و تاریخ ایران نظر دارم. من عقده عدالت دارم، هر کس قافیه را می‌شناسد، عقده عدالت دارد، قافیه دو کفه ترازو است که خواستار عدل است... گهگاه فریادی و خشمی نیز داشته‌ام". دوم این که او با صداقت شکست خود را در شعر زمستان بیان می‌کند و هرگز این شکست را به گردن "سیاست" نمی‌اندازد و هم چنان از قهرمان می‌گوید:

گفت‌وگو از پاک و ناپاک است

ما به "هست" آلوده‌ایم، ای پاک! و ای ناپاک!

**پست و ناپاکیم ما هستان
گر همه غمگین، اگر بی غم.
پاک می‌دانی کیان بودند؟
آن کبوترها که زد در خونشان پرپر
سُربی سرد سپیده دم.**

(هستن جوزا [خرداد] ۳۵)

اما سهراب سپهری شاعری دیگر از این کاروان است که اگر چه می‌توان او را به خاطر برخی از شعرهایش تحسین کرد اما از سوی دیگر تنها باید افسوس خورد که چگونه این همه استعداد به جامعه و پیرامون خود بی‌تفاوت است. آیدا شاملو در مصاحبه با ماهنامه فرهنگ توسعه (شماره ۴۷) به مناسبت درگذشت احمد شاملو در این رابطه می‌گوید:

"سهراب واقعا شعر هایش شعر بود و خیلی هم زیباست. منتها مثل این که در یک دنیای دیگر است. یعنی آن رابطه با هم بودن و هم دردی... را با او برقرار نمی‌کنی، این جا دیگر بستگی دارد به نظر من نوعی که چه را انتخاب می‌کنم. عده‌ای معتقدند او شعرش را گفته و خیلی هم خوب است، چه کاری به این کارها دارد. ولی ممکن است یکی مثل شاملو بگوید چه طور ممکن است آن طرف لب جوی سر یک نفر را می‌برند این طرف من بگویم آب را گل نکنید. شاید سهراب کمال مطلوب خودش را تصویر کرده. یادمان باشد که شاملو گفته:

"ترجیح می‌دهم شعر شیپور باشد تا لالایی!"

اما با گذر از سال‌های شکست و به ویژه از دهه ۴۰ هنر و ادبیات بار دیگر به دنبال "راه" می‌گردد و هم چنان به ستایش قهرمانان ادامه می‌دهد. اشعاری هم چون "مرگ نازلی"، "ساعت اعدام"، "از عموهایت" (همگی از شاملو) از این جمله‌اند.

اما "پریا" حکایتی دیگر دارد. شاملو خود در این باره می‌گوید:

"من هم شعر پریا را مستقیماً به سفارش اجتماع نوشتم. جامعه که با کودتای ۱۳۳۲ لطمه‌نومیدانه شدیدی خورده بود به آن نیاز داشت و من که در متن جامعه بودم این نیاز را درک کردم و به آن پاسخ گفتم. آن هم با زبان خود توده. و توده هم بی درنگ آن را تحویل گرفت و برد. لازمش داشت و من این لزوم را با پوست و گوشتم احساس کرده بودم. پس شعری بود محصول لزوم و اقتضاء. اقتضای وارسنگی، نه اقتضای وابستگی. اقتضای ایثاری نه اقتضای بیعاری. این شعر منباب مقایسه در همان تاریخی نوشته شد که مثلاً شاعر دیگری **سرگرم صادر کردن چنین**

چیزهایی بود:

تشنه، ای بس که به آغوش گنه رفتی و باز

آمدی تشنه‌تر از روز نخستین به کنار.

همسرت ناله برآورد که: "ای آف به تو شوی!"

دلبرت چهره برافروخت که: "ای تف به تو یار!"

قطعه ملعون از فریدون تولی، چاپ شده در ماهنامه سخن، شماره دی ماه ۱۳۳۲: سال کودتا (!)، سرپیچ یکی از بزرگترین وقایع قرن اخیر". (گفت‌وگو ناصر حریری با شاملو - به نقل از وبسایت شاملو)

احمد شاملو و فروغ فرخزاد از جمله شاعرانی هستند که در دهه ۴۰ در جستجویند و گاه حتا هم چون فروغ به اشعاری بسیار نبوغ‌آمیز و قابل تعمق برمی‌خوریم. فروغ فرخزاد نبوغی کم‌نظیر در شعر داشت. بسیاری سه کتاب شعر اول او را فاقد ارزش می‌دانستند. جلال آل احمد به دنبال چاپ "تولد دیگر" چهارمین دفتر شعر فروغ می‌نویسد:

"فروغ فرخزاد یک کتاب تازه داده که شاید برایت با آرش فرستادم. بدک نیست. "تولد دیگر" از شر پائین تنه دارد خلاص می‌شود و این خبر خوشی است" (ماهنامه آرش ۹۵ - ۹۶ ص ۱۰۴) اما این نظرات نشانه چیزی نیست جز عدم درک شعر فروغ. "تولد دیگر" نه تنها "بدک" نیست که با اشعاری هم چون "تولد دیگر" و "پرنده فقط یک پرنده بود" یکی از شاهکارهای شعر فارسی است. و فروغ دفترهای "تولد دیگر" و "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" ادامه و تکامل فروغ "اسیر"، "دیوار" و "عصیان" است که می‌تواند آن‌گونه زیبا و صمیمی به اجتماعی که در آن زیست می‌کند نگاه کرده و آن را به نقد بکشد (البته فروغ خود در جایی از محتوای دفترهای شعرهای اولش انتقاد می‌کند، اما این جا صحبت از فروغ شاعر و صمیمی‌ست). او حتا در برخی از این آثار از نقد شاعرانه جامعه فراتر رفته و به دنبال راه حل می‌باشد:

برادرم به فلسفه معتاد است

برادرم شفای باغچه را

در انهدام باغچه می‌داند.

...

از پشت در صدای تکه تکه شدن می‌آید

و منفجر شدن

همسایه‌های ما همه در خاک باغچه‌هاشان به جای گل

خمپاره و مسلسل می‌کارند

همسایه‌های ما همه بر روی حوض‌های کاشیشان

سرپوش می‌گذارند

و حوض‌های کاشی

بی‌آنکه خود بخواهند

انبارهای مخفی باروتند

و بچه‌های کوچۀ ما کیف‌های مدرسه‌شان را

از بمب‌های کوچک

پر کرده‌اند.

حیات‌خانه ما گیج است

(بخشی از "دلم برای باغچه می‌سوزد" از مجموعه "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد")

و یا در شعر "کسی که مثل هیچ‌کس نیست" در نقش پرسشگر وارد می‌شود:

و مردم محله کشتارگاه

که خاک باغچه‌هاشان هم خونست

و آب حوض‌هاشان هم خونست

و تخت کفش‌هاشان هم خونست

چرا کاری نمی‌کنند

چرا کاری نمی‌کنند

چقدر آفتاب زمستان تنبل است

شاملو پایه‌گذار مدرن‌ترین و خلاقانه‌ترین سبک شعر در ایران، سهمی بزرگ در هنر و ادبیات معاصر ایران از دههٔ چهل داشته است. نگاه او به ادبیات و جایگاه آن یک نگاه طبقاتی‌ست و این نگاه را نه فقط در شعرهایش که در بسیاری از آثار نوشتاری به جا مانده از وی می‌توان دید. شاملو شاعری‌ست که اشعار زیبایی در ستایش حماسه سیاهکل و نیز چریک‌های فدائی خلق سروده است. او شعر ضیافت را در ستایش حماسه سیاهکل سرود. او در توضیح این شعر نوشته است:

"چنان که از ظاهر آن برمی‌آید برای اجرای صوتی نوشته شده، هنگام چاپ برای گریز از سانسور نام پاره‌ای از شخصیت‌ها تغییر پیدا کرد و از جمله دلقک و ول‌گرد... آن چه مهم است این است که این هر دو از زمرهٔ قهرمانانند و شخصیت مثبت‌شان از فحوائی مطلب پیداست". او در این شعر و از زبان "راوی" می‌گوید:

میهمانان را
غلامان
از میناهای عتیق
زهر در جام می‌کنند.
لبخندشان
لاله و تزویر است.
انعام را
به طلب
دامن فراز کرده‌اند
که مرگ بی‌دردسر
تقدیم می‌کنند.
مردگان را به رفاه چیده‌اند
زندهگان را به یخ‌دان‌ها.
گرد
بر سفره‌سور
ما در چهره‌های بی‌خون همکاسه‌گان می‌نگریم:
شگفتا!
ما